

این مقاله در پی آن است که اثبات کند در ریشه‌ی (ولی) تنها دو معنا را می‌توان یافت: اول «قرب و نزدیکی» یا پیاپی بودن و پشت سر هم بودن. دوم «سرپرستی» یا متصرف بودن در امور کسی یا چیزی، یا فرمانروا بودن و امثال آن. پس از آنکه این دو معنا در ریشه‌ی ولی اثبات شد، بیان می‌داریم (ولی) بر وزن فعلیل، فقط به معنای دوّم شنیده شده و بنابراین این کلمه، معنایی جز سرپرستی و متصرف ندارد. در ادامه به توجیه معنای دیگر این کلمه پرداخته و معتقدیم معنای دیگری که برای آن ذکر کرده‌اند، یا جزو مصادیق معنای سرپرست می‌باشند و یا آنکه جزو لوازم و مستلزمات آنند.

نتیجه‌ای که از این مقاله می‌توان گرفت مستقیماً در بهره‌گیری از نصوص شیعه بر امامت حضرت امیر (علیه السلام)، همچون آیه‌ی ولایت و حدیث غدیر نقش دارد، چرا که در صورت تک معنایی بودن واژه‌ی ولی و مولی، دیگر شکی در معنای مستفاد از این نصوص باقی نخواهد ماند.

جستاری در معنای واژه‌ی «ولی»

شیخ محمدرضا جعفری / سید حسین حائری*

■ مقدمه

۲۴

آیه‌ی ولایت همواره یکی از مهم‌ترین نصوص برای اندیشمندان شیعه در اثبات ولایت الهی حضرت امیر (علیه السلام) بوده است. شیعه از دیرباز بر اهمیت آن تأکید کرده و بر آن بوده است که واژه‌ی ولی در آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ معنایی جز سرپرستی بر امور خلق نداشته و نمی‌توان آن را به معنای دیگری، همچون «یار و یاور و دوست و محب» حمل نمود.

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمد رضا جعفری (ره) نیز در مباحث خود در باب امامت، بر این

* مرحوم آیه‌الله شیخ محمد رضا جعفری، فقیه ژرف اندیش و محقق جامع الاطراف و تاریخ پژوه توانمندی بود که سالها در نجف اشرف و تهران و قم در خدمت به آستان اهل بیت (علیهم السلام) عمر خود را سپری کرد. آن فقید از مرحوم آیه‌الله خوبی اجازه‌ی اجتهاد داشت. برای آگاهی بیشتر از زندگی آن مرحوم به کتاب «نادره‌ی دوران»، انتشارات دلیل ما مراجعه فرمایید.

جناب حجة الاسلام سید حسین حائری نویسنده و پژوهشگر حوزه علمیه قم و از شاگردان آیه‌الله جعفری می‌باشد.

نکته پافشاری می‌نمودند. ایشان برای اثبات این معنا، بحث را به شکل مبنایی مطرح نموده و معتقد بودند که واژه‌ی «ولی» اساساً معنایی جز سرپرستی ندارد و هرگاه این واژه در کلام عرب استعمال شود، همین معنا مد نظر گوینده است؛ خواه این واژه در آیه‌ی ولایت و حدیث غدیر استفاده شود، خواه در کلام عرب قبل یا بعد از اسلام. آن چه در ادامه می‌آید، بحثی است که ایشان در دروس امامت خود به تفصیل بیان داشته و پیش از آن نیز در کنگره‌ی غدیر لندن القا نموده‌اند.

من در اینجا اصل مدعای ایشان را در حدّ توان آورده و از خواننده‌ی محترم تقاضا دارم اشکالاتش را ناشی از عدم فهم حقیر از مباحث ایشان، یا عدم توانایی در نقل این مباحث دانسته و اینجانب را در رفع آنها یاری نمایند.

استاد جعفری (ره) برای اثبات مدعای خویش ابتدا معنای ریشه‌ی «ولی» یعنی معنایی که در ریشه‌ی این واژه موجود است و مربوط به مشتق خاصی نیست را در چند کتاب لغت بررسی نموده و سپس به چند نکته در مباحث لغت‌شناسی اشاره می‌نماید و پس از آن به بیان ادله‌ی خود می‌پردازد.

اولین معنایی که فرهنگ‌های لغت برای ریشه‌ی (ولی) ذکر نموده‌اند **قرب (نزدیکی)** است.^۱ این فرهنگ‌ها معنای دیگری نیز برای این ماده ذکر کرده‌اند. از دید ایشان، بکارگیری این ماده در این معانی، بر اساس اشتراک لفظی بوده و به همین جهت این واژه معانی متعددی را به دنبال دارد.

ما در این نوشتار درصدد آنیم که اثبات کنیم این معانی، معنای جدیدی برای این ماده نبوده و همگی به یک معنا بازگشت دارند. در نتیجه برای این ماده افزون بر معنای «قرب و نزدیکی» تنها یک معنای دیگر قابل ذکر است.

باید گفت هر چند ممکن است معنای دوم در ابتدا به طور مجازی برای این ریشه به کار رفته و شباهت میان آن با معنای «نزدیک» - به اصطلاح علمای معانی و بیان مصحح

۱. این معنا در قرآن کریم نیز به کار رفته است. آن جا که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾. توبه/۱۲۳. البته آن چه گفته شد مربوط به صیغه‌ی مضارع این ریشه بود و باید توجه داشت که این معنا در فعل ماضی این ریشه و در مصدر آن، نه در قرآن کریم و نه در استعمالات عرب وجودی نداشته و به کار نرفته است.

این استعمال بوده است؛ اما مجازی بودن آن در ابتدای به کارگیری این واژه در معنای جدید بوده و با تکرار زیاد در معنای جدید، این واژه در معنای دوم وضع نویی یافته و دیگر به صورت مجازی استعمال نشده است. در نتیجه، هنگام به کارگیری معنای جدید، معنای سابق آن به ذهن مخاطب نمی‌آید.^۱ این فرایند، همان چیزی است که در منطق از آن به «منقول» یاد می‌شود.

برای بازشناسی معانی این ماده ابتدا باید به فرهنگ‌های لغت مراجعه کنیم؛ اما متأسفانه بیشتر این فرهنگ‌ها، معانی حقیقی و مجازی لغات را از یک سو و معانی صریح و کنایی آن‌ها را از سوی دیگر درهم آمیخته‌اند، به گونه‌ای که جدا سازی این معانی از یکدیگر دشوار به نظر می‌آید. در این میان برخی از فرهنگ‌ها همچون **اساس البلاغه** زمخشری و **المعجم الوسیط** مدعی‌اند که این جداسازی را انجام داده‌اند^۲؛ از سوی دیگر راغب اصفهانی در **مفردات راغب** دقتی در معنای این واژه به کار برده، که شایسته است بدان نیز اشاره شود. بنابراین به ذکر این سه فرهنگ اکتفا نموده و بر این باوریم که دیگر فرهنگ‌ها چیزی بیشتر از آن چه بیان می‌شود ندارند.

■ فرهنگ‌های لغت

الف) اساس البلاغة

ولی، ولیه، ولیاً یعنی: به او نزدیک شد، **(اولیته اياه)** او را ولی آن قرار داد؛ یعنی: او را نزدیک کردم، **(کلُّ ممایلیک)** هرآنچه به تو نزدیک است.

۱. هر چند بنا بر گفتار بسیاری از دانشمندان همچون دانشمندان لغت و تفسیر و حدیث و کلام که در صد بیان معانی الفاظ گوناگون بوده‌اند مناسبت و مشابهت معنای دوم به معنای اول هیچ‌گاه از میان نمی‌رود و همواره در موارد کاربرد معنای جدید، باید معنای قدیم آن مد نظر قرار گیرد و اگر معنای اولیه‌ی آن در نظر گرفته نشود، استعمال ناروا خواهد بود. همان‌گونه که رویکرد ابن فارس نیز در **معجم مقاییس اللغه** همین است، آن جا که گفته است: «تمامی معانی که [برای معنای ولی] ذکر کردیم، همانا از ولی به معنای قرب و نزدیکی برگرفته شده است». ۱۴۱/۶.

۲. کما اینکه در مقدمه‌ی **معجم الوسیط** ص ۱۴ در زمره‌ی ویژگی‌های این فرهنگ آمده است: «۳- مقدم بودن معانی حسنی بر عقلی و حقیقی بر مجازی».

و (جَلَسْتُ مِمَّا يَلِيهِ) یعنی: کنار هر آنچه به او نزدیک است نشستیم. (سَقَطَ الولی) ولی فرود آمد، و آن بارانی است که بعد از باران وسمی^۱ می‌بارد. و (قَدْ وَلَّيْتُ الْأَرْضَ وَهِيَ مَوْلِيهِ) زمین به باران ولی مرطوب شد. و (وَلِيُّ الْأَمْرِ وَ تَوْلَاهُ) سرپرست کاری شد و سرپرستی آن را به عهده گرفت. و (هُوَ وِثْيُهُ وَ مَوْلَاهُ) او سرپرستش است. و (هُوَ وِثْيُ الْيَتِيمِ) او سرپرست یتیم است. و (وَلِيُّ الْقَتِيلِ) سرپرست خون کشته شده است. و (هُمُ الْوَالِيَةُ) آنها سرپرستان اویند. و (وَلِيُّ وَايَةِ وَ هُوَ الْوَالِي الْبَلَدِ) او فرماندار این سرزمین است. و (هُمُ الْوَالِيَةُ) آنها فرماندارانش هستند. و (رَحِمَ اللَّهُ تَعَالَى وَايَةَ الْعَدْلِ) خداوند فرمانداران عادل را بیامرزد. و (اِسْتَوْلَى عَلَيْهِ) بر آن مسلط شد. و (هَذَا مَوْلَايَ ابْنُ عَمِّي) پسر عمویم پیرو من است. و (هُمُ مَوْلَايَ) آنها پیروان من هستند. و (مَوْلَايَ) یعنی: صاحب من و همچنین یعنی: بنده‌ی من^۲. سرپرستی که حقیقتاً سرپرست باشد، باور است. و (هُوَ اَوْلَى بِهِ) او به این کار سزاوارتر است. و (اَوْلَاهُ مَوْلَاهُ). و (وَالِي بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ) دو چیز را یکی پس از دیگری قرار داد. و (هُمَا عَلَي الْوَالِيَةِ) آنها پشت سر یکدیگر هستند... و (تَوَلَّيْتَهُ) یعنی: او را سرپرست خودم قرار دادم ﴿ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ ﴾^۳ هر کس آنها را سرپرست امور خود قرار دهد از آنان است. و (تَوَلَّاكَ اللَّهُ بِحِفْظِهِ) خداوند سرپرستیش را به گونه‌ای بر تو روا دارد که نگهدار تو باشد... و در معنی مجاز...^۴

زمخشری برای «ولی» دو معنای حقیقی قائل است. وی از جمله‌ی «ولی، ولیه، ولیاً»

۱. و آن اولین نمی‌از باران است که روی زمین اثر می‌گذارد و زمین را با رطوبتش مرطوب می‌کند، پس اگر بعد از آن بارانی بیاید آن را ولی می‌نامند، یعنی بعد از وسمی آمده است.

۲. این اشاره به آن است که صیغه‌ی مفعول (مولى) هم به معنای فاعلی و هم به معنای مفعولی می‌آید، همان‌گونه که در صیغه‌ی فعلیل گذشت.

۳. مانده / ۱۵۱

۴. زمخشری، اساس البلاغة، ۶۸۹

تا آن جا که می‌گوید: «قد ولیت الارض وهی مولیه» در صدد بیان معنای اول این ماده است، و آن «نزدیکی و پیاپی بودن» می‌باشد. پس از آن به بیان معنای دوم پرداخته که همانا عبارت است از: «حق تصرف و سرپرستی در کار چیزی یا کسی». ایشان از عبارت «ولی الأمر وتولاه» تا آنجا که می‌گوید: «تولاک الله بحفظه» در صدد توضیح همین معناست.

در این جا باید گفت که گفتار ایشان در ابتدای معنای دوم که می‌فرماید: و (ولی الأمر وتولاه) سرپرست کاری شد و سرپرستی آن را به عهده گرفت

برای بیان آن معنا کفایت می‌کرد و نیازی به جمله‌های بعد نبود؛ اما چون موارد استعمال آن‌ها زیاد می‌باشد، ایشان توضیح معنای این واژه را بر اساس مصادیق مشهور آن به عهده گرفته است، نه این که در اینجا به بیان معنای دیگر این واژه پرداخته باشد. کما اینکه در اینجا مصادیق آن را نیز استقصا نکرده و مدعی نیست تمامی مصادیق «ولی» به معنای سرپرست، همان تعدادی است که بیان نموده است. پس تمامی مواردی که زمخشری در معنای دوم ذکر کرده است، همگی در معنای واحدی به کار رفته‌اند و تفاوت، تنها در آن است که متکلم، معنای سرپرست را به حسب اختلاف مورد، در افراد مختلف استفاده نموده است.

از سوی دیگر در گفتار ایشان عبارت «سرپرستی که حقیقتاً سرپرست باشد، یاور است»^۱ را مشاهده می‌نماییم. مقصود وی در این قسمت نیز بیان معنای جدیدی برای واژه‌ی «ولی» نیست، بلکه نویسنده در اینجا در صدد تأکید بر برخی لوازم ولایت است. همان گونه که می‌گوییم:

پدری که حقیقتاً پدر باشد از فرزندش به بهترین وجه نگهداری می‌نماید^۲
یا این که می‌گوییم:

برادری که حقیقتاً برادر باشد از برادرش آشکارا و نهان پشتیبانی می‌کند^۳

۱. مولاً بین الولاية : ناصر .

۲. أب بین الولاية : رعی ابنه رعایة تامّة .

۳. أُنْ ظَاهِرُ الْأَخْوَةِ : یحیی أَخَاهُ سِرّاً وَ عَلَناً .

روشن است که مقصود ما در این دو جمله بیان معنا و مفهوم جدیدی از واژه‌های پدر و برادر نیست، و این‌گونه نیست که به فرض مثال کلمه‌ی برادر را به معنای پشتیبان فرض کرده باشیم.

آری، زمخشری در آن بخش از گفتار خود که آورده است:

و (والی بین الشیین) دو چیز را یکی پس از دیگری قرار داد. و (هما علی

الولاء) آن‌ها پشت سر یکدیگر هستند

به اشتباه مواردی از معنای اول را آن‌جا که در صدد بیان معنای دوم بوده، ذکر نموده است. چرا که روشن است در این دو مورد، « وُلّیّ » به معنای « پیایی بودن » است، مانند موالات در وضو که به معنای پیایی انجام دادن اعمال وضو است.

اکنون روشن شد که زمخشری در عین حالی که از دقت نظر بالایی برخوردار است دچار لغزش‌هایی شده که اگر آن‌ها را به دقت بررسی نکنیم، در فهم گفتار وی دچار ابهام گشته و ایشان را نیز جزو کسانی قرار خواهیم داد که برای لفظ ولی معانی متعددی ذکر کرده‌اند.

ب) مفردات راغب

(ولی): (الولاء والتوالی) یعنی: فراهم آمدن دو چیز یا بیشتر به گونه‌ای که بین آن دو، چیزی که از جنس آنها نباشد یافت نشود، این لفظ با تسامح در معنای (قریب و نزدیک بودن) استفاده می‌گردد؛ نزدیکی از جهت مکانی یا نسبی یا نزدیکی در دین و یا نزدیک بودن به لحاظ دوستی و یاری و یا نزدیکی به جهت اعتقاد.

(الولاية) به کسر واو به معنای یاری و (الولاية) به فتح آن، به معنای سرپرستی است. البته گفته شده است که حقیقت هر دو واژه به فتح و به کسر واو سرپرستی است. (ولی) و (مولی) هر دو در این معنا استفاده می‌گردند، هم در معنای فاعلی آن یعنی (صاحب برده) و هم در معنای مفعولی آن یعنی برده. به مؤمن گفته می‌شود (هو ولیّ الله عزّ و جلّ) یعنی مؤمن بنده‌ی خدا است. البته نسبت به مؤمن تعبیر (هو مولیّ الله عزّ و جلّ) نیامده است.

در معنای فاعلی به هر دو صورت گفته می‌شود: (الله تعالی ولی المؤمنین و مولا هم) خداوند سرپرست مؤمنان است. و شاهد قرآنی آن مانند: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾... و (والی) که در آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾ آمده است به همان معنای (ولی) است. خداوند در آیات متعددی ولایت را میان مؤمنان و کافران انکار نموده است، چرا که گفته است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ﴾ تا آن جا که می‌گوید ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾... (تولی) در صورتی که متعدی بنفسه باشد به معنای سرپرستی است... و (ولی) به معنای بارانی است که پس از باران و سمی می‌آید. واژه‌ی (مولی)، هم به برده و هم به صاحب آن گفته می‌شود. همچنین به هم‌پیمان و پسر عمو و همسایه نیز مولی گفته می‌شود.

به طور کلی هر کسی که سرپرست کارها و امور شخص دیگری شود، ولی اوست. همچنین گفته می‌شود (فلان اولی بكذا) فلان شخص سزاوارتر به فلان چیز است. خداوند نیز در همین معنا فرموده است: ﴿التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾...

همچنین این که گفته می‌شود (ولی الشیء الشیء) یا (أولیت الشیء شیئا آخر) بدین معناست که من چیزی را در نزدیکی و پس از چیز دیگری قرار دادم.

و (الولاء فی العتق) همان است که به ارث برده می‌شود، چنان چه در حدیث آمده: (نهی النبى ﷺ عن بیع الولاء و عن هبته)^۵. و موالات بین

۱. بقره / ۲۵۷

۲. رعد / ۱۱

۳. مائده / ۵۱

۴. احزاب / ۶

۵. بخاری، صحیح، ۳: ۱۸۲؛ مسلم، صحیح، ۱۰: ۱۴۸؛ مالک، موطن، ۲: ۷۲۸، به رقم ۲۰؛ ترمذی، سنن،

۵۳۷/۳، به رقم ۱۲۳۶

دو چیز، پی در پی بودن آن‌ها است.^۱

راغب اولین معنای این ریشه را این‌گونه معرفی می‌نماید:

فراهم آمدن دو چیز یا بیشتر به گونه‌ای که بین آن دو، چیزی که از جنس آنها نباشد یافت نشود

ایشان معتقد است بنا بر همین معنا، این واژه در معنای «**قرب و نزدیکی**» استفاده شده است.

شاید معنایی که راغب اصفهانی به آن اشاره کرده است، معنای دقیق‌تری برای این ریشه باشد؛ اما باید گفت که دیدگاه ایشان نیز خالی از اشکال نیست، چرا که «فراهم آمدن دو چیز به گونه‌ای که میانشان، چیزی که از جنس آنها نباشد یافت نشود»، فقط هنگامی صورت می‌پذیرد که آن دو چیز کاملاً به یکدیگر چسبیده بوده و میانشان هیچ فاصله‌ای نباشد که در این صورت به یک چیز بدل خواهند شد. حال آنکه اگر به موارد کاربرد این ریشه مراجعه نماییم، خواهیم دید که این معنا به هیچ وجه متصل بودن دو چیز را نمی‌رساند، بلکه اساساً این واژه فقط در مواردی به کار می‌رود که یک گونه تعددی موجود باشد؛ و چند تا بودن، فقط در صورت جدایی چند چیز از هم، و وجود فاصله میان آن دو ممکن است، که لازمه‌ی آن وجود اشیایی میان آن‌ها است.

با توجه به آن‌چه گفته شد و با در نظر گرفتن موارد کاربرد این واژه در لغت، در می‌یابیم این واژه هنگامی به کار می‌رود که دو چیز کاملاً همانند یکدیگر^۲ به صورتی متوالی و پشت سر هم وجود داشته باشند، به گونه‌ای که یکی از آن دو قبل‌تر و اول به حساب آمده و دیگری پس از آن قلمداد گشته و دومین آن محسوب گردد. این تصویر فقط هنگامی ممکن است که میان آن دو، چیزی از جنس خودشان یافت نشود؛ اما وجود چیزهای دیگر مانع تحقق این معنا نیست.

اکنون می‌توانیم گفتار راغب اصفهانی را با تغییر اندکی، تصحیح نموده و به معنای واقعی این واژه نزدیک‌تر شویم و بگوییم که اولین معنایی که می‌توان برای ریشه‌ی (و ل ی) راغب اصفهانی، مفردات، ۸۸۵ - ۸۸۷

۱. روشن است که: لازم نیست این همانندی در نوع و یا حتی در جنس آن دو چیز باشد، همین که در وصفی یا حالتی خاص و یا در اثر گذاری یا اثر پذیری همانند باشند، کفایت می‌کند.

ذکر کرد همانا « فراهم آمدن دو چیز یا بیشتر به گونه‌ای که بین آن دو، چیزی که از جنس آنها باشد یافت نشود» است. و بنا بر همین معنا این واژه در معنای « قرب و نزدیکی» استفاده گردیده است.

ج) معجم الوسیط

(ولاه، یلیه، ولیاً): به او نزدیک شد. (ولیه، یلیه، ولیاً): به او نزدیک شد. (ولی، یلی، ولایه الشیء و علیه): سرپرست آن چیز شد و به انجام آن پرداخت. (ولی فلاناً و علیه): فلانی رایاری کرد. (ولی فلاناً): به فلانی علاقه‌مند شد. (ولی البد): فرمانروای آن سرزمین یا آن شهر یا آن کشور شد. در این هنگام او را (والی) گویند و صیغه‌ی جمع والی نیز (ولاه) است. معنای مفعولی آن: (مولی علیه) تحت سلطه و سرپرستی قرار گرفته، می‌باشد...

(المولی): پروردگار و مالک و هر کسی که سرپرست و متصدی کاری شود یا آن را به انجام رساند. و (ولی): دوست دار و علاقه‌مند، همراه، هم پیمان و هم سوگند...

(الولی): هر آنکه سرپرست کاری باشد یا آن را به انجام رساند، یاور و یاری دهنده، دوست دار، دوست، هم پیمان، خویشاوند سببی مثل داماد و غیره، همسایه یا پناهنده یا پناه دهنده ...

نتیجه

اکنون بنابر آنچه در کتابهای لغت دیدیم و آنچه از استعمالات لغوی در کلام عرب سراغ داریم، می‌توانیم بگوییم که در (ولی - یلی ولایة) دو معنی قابل اثبات است: اول « فراهم آمدن دو چیز یا بیشتر به گونه‌ای که بین آن دو، چیزی که از جنس آنها باشد یافت نشود» یا همان قریب بودن، نزدیک بودن و پیایی بودن و کلماتی از این دست؛ دوم معنای « سرپرستی» است که همانا توانا بودن و متمکن بودن و سلطنت داشتن بر امور چیزی یا کسی از قبیل سود و زیان و امر و نهی و اجازه و منع و ... را

به دنبال دارد. این معنا، خضوع و گوش به فرمان بودن را نیز در طرف مقابل ولی که ولایتش را پذیرفته است به همراه می‌آورد.

در استعمالات عرب نیز می‌بینیم که هر دو معنا در صیغه‌ی مضارع این ماده یافت می‌شود. اما در مصدر و فعل ماضی و صفت مشبّهه، معنای «نزدیک و پیاپی» شنیده نشده است. بنابراین کلمه‌ی «ولئی» فقط معنای دوّم را داشته و به معنای سرپرست است و معنای اول این ریشه در آن موجود نیست. البته نباید فراموش کرد که در فرهنگ‌های لغت، نوعی باران نیز به نام «ولئی» شناسانده شده است.

اکنون بحث را در خصوص کلمه‌ی «ولئی» بر وزن فعلیل دنبال می‌نماییم. چرا که آنچه به صورت مستقیم به بحث در آیه‌ی ولایت مربوط است، همین واژه است و هر آنچه در معنای آن اثبات کنیم، در دیگر مشتقات این ماده نیز بنا بر آن چه در ادامه خواهد آمد جاری و ساری است.

در اینجا یادآور می‌شویم که لفظ «ولئی» در حقیقت اسم فاعل نیست، بلکه صفت مشبّهه است. صفت مشبّهه بر صفتی دلالت می‌کند که در ذات شخص بالفعل موجود است. این صفت، صفت ولایت است که فعلیتش چیزی جز وجود همین ولایت در وی نیست؛ پس همین که شخصی «ولئی» باشد، ولایت در او موجود است هرچند تا کنون از ولایت خود استفاده ننموده باشد. فی المثل اگر بگوییم که پدر، ولی فرزندان است، اگر این پدر از ابتدای تولد فرزندش در مسافرت بوده و بر فرزند اعمال ولایت نکرده باشد، باز هم ولئی فرزند است و بر او ولایت دارد. به همین جهت است که مدلول و مفهوم لفظ «ولئی»، از مدلول و مفهوم لفظ والی متفاوت است، چرا که والی اسم فاعل است و چون چنین است، فقط بر شخصی دلالت می‌کند که فعلاً در حال اعمال ولایت بر افراد تحت سلطه‌ی خود می‌باشد؛ اما اگر به هر دلیل والی نتواند ولایتش را اعمال کند، دیگر به وی والی گفته نمی‌شود؛ حال آنکه در لفظ «ولئی» چنین محدودیتی وجود ندارد.

■ تعدّد مصادیق ولایت

ولایت به معنایی که ذکر شد، معنایی کلی بوده و مصادیقی را در بر دارد. نکته‌ای که در این جا باید بدان تذکر داد این است که در ولایت سه جهت مختلف وجود دارد و بنابراین،

تعدّدِ مصادیق نیز در همین سه جهت قابل فرض است. این سه جهت از این قرارند:

۱- **(من له الولاية)** کسی که ولایت برای او است و این همان شخصی است

که از آن به عنوان « ولیّ » به معنای فاعلی یاد می‌شود^۱.

۲- **(من علیه الولاية)** کسی که بر وی اعمال ولایت شده است. چنین شخصی

طرف مقابل و زیر دست ولیّ به معنای پیشین است، کسی که ولیّ امور او را در دست دارد و به او امر و نهی کرده و بر وی اعمال نفوذ می‌کند و سود و زیانش را مدّ نظر قرار می‌دهد. این شخص همان ولیّ به معنای مفعولی است.

نکته آنکه این زیر دست باید در زمره‌ی ذوی‌العقول باشد. لذا هیچ‌گاه در گفتار عرب « اولیاء الأغانم » یا « أولیاء هذه الأموال » نمی‌بینیم، بخلاف واژه‌ی « ملک و رب » که گفته می‌شود: « مالک الأغانم » یا « ربّ هذه الأراضی ».

۳- **(ما فيه الولاية)** چیزی که ولایت در آن است. مقصود در اینجا همان

چیزهایی است که ولایت در آنها اعمال می‌شود. فی‌المثل پدر در امور تربیتی فرزندش ولایت دارد؛ ولی در مسائل دینی وی ولایتی ندارد. یا حاکم در امور اجتماعی مردم ولایت دارد؛ امام در امور فردی ایشان ولایتی ندارد. یا اینکه امام در تمامی امور دینی، اجتماعی و تربیتی مردم ولایت دارد. بنابراین، مقصود، جهاتی است که ولی در آنها امر و نهی کرده یا اعمال سلطه نموده و در آنها تصرف می‌نماید، اموری که ولی در آنها سود و زیان شخص را مدّ نظر قرار می‌دهد. این جهات، جهاتی هستند که اگر ولی در آنها اعمال قدرت نماید می‌گوییم ولیّ، بالفعل از ولایت خود استفاده نموده است.

حال اگر پرسیده شود چه نوع اولیایی قابل فرض و تصور است؟ ممکن است در جواب، اولیای مختلفی را نام ببریم در عین حال که معنا و مفهوم کلی ولایت یک چیز بوده و در آن تغییری حاصل نشده است. در این هنگام باید سه جهت بالا را مورد تأمل و دقت نظر قرار دهیم.

۱. الولی بمعنی الفاعل. همانگونه که پیش از این در کلام راغب اصفهانی دیدیم این اصطلاحی است که در زبان علمای لغت و غیر لغت موجود است.

چون «ولی» گاهی متّصف به یکی بودن یا چندتا بودن می‌شود؛ از آن جهت که «ولی» بمعنای فاعلی آن، یکی یا چند تاست، مثلاً گفته می‌شود که این شخص یک سرپرست دارد (پدرش) یا چند سرپرست دارد (پدر و جدّ پدری). گاهی نیز «ولی» از آن جهت تعدّد می‌یابد که اشخاص تحت سلطه‌اش متعدّدند، فلذا یک شخص گاهی مصداق یک ولایت یا چند ولایت است. مثلاً یک فرد چون پنج فرزند دارد، پنج ولایت دارد.

گاهی نیز تعدّد به جهت وسعت دایره‌ی ولایت است، بنابراین یک شخص می‌تواند بر یک شخص دیگر از جهات متعدّدی ولایت داشته باشد. مثلاً یک فرد هم پدر و هم معلم و هم امام و هم حاکم شخصی باشد در این هنگام آن شخص، هم به جهت پدر بودن و هم به جهت معلم بودن و هم به جهت دیگر بر طرف مقابل خود ولایت دارد. تفاوت این ولایت‌ها در گستره‌ی نفوذ ولایت است.

از آن‌چه در مورد سوم ذکر کردیم تفاوت میان مفهوم ولایت با مفهوم امارت و حکومت روشن می‌شود؛ چرا که حکومت یک مصداق از مصادیق ولایت است و آن مصداقی است که در آن، شخص، بر امور عام و اجتماعی مردم ولایت دارد.

■ توجهیه معانی دیگر در «ولی»

پس از آنکه مدّعی ما روشن شد و گفتیم که «ولی» یک معنا بیشتر ندارد و آن «سرپرست و متصرف» است، لازم است معناهای دیگری را که در فرهنگ‌های لغت به این واژه نسبت داده‌اند نیز توجهیه نموده و بیان کنیم که چه نسبتی میان این معانی و معنای اصلی لفظ، موجود است. اما ابتدا برای روشن شدن مدّعا، باید به چند نکته توجه داشته باشیم.

الف) اشتراک در ریشه

اگر گفتیم که واژه‌ی «ولی» یا «مولی» در چند معنای مختلف، به کار می‌روند و به اصطلاح مشترک لفظی می‌باشند، منشأ این اشتراک را باید در ریشه‌ی این کلمات جست و جو کرد و نمی‌توان آن را ناشی از نوع صیغه‌ی این کلمات و وزن آن‌ها دانست؛ چرا که وزن‌های مختلف فعل‌ها، معانی خاص به خود را ایفا می‌کنند؛ فی‌المثل وزن مفاعله،

معنای انجام کاری به صورت دو طرفی را می‌دهد؛ خواه ماده تکلم را در آن ریخته و صیغه‌ی مکالمه را بسازیم یا ماده‌ی ضرب را ریخته و مضاربه را از آن استخراج کنیم، یا مقایسه، و یا مناشده، و مقاتله، و امثال آن. همچنین وزن فاعل در اسم فاعل به معنای انتساب فعل، به شخص است، حال از ماده‌ی علم باشد یا جهل یا ضرب. همچنین است وزن‌های دیگر از قبیل فعیل و مفعول و مفعول و...

بنابر آن چه گفته شد تفاوت آشکاری که در معنای «عالم و جاهل و ضارب» موجود است، نباید در وزن آن‌ها باشد، بلکه باید آن را در ریشه‌ی علم و جهل و ضرب بیابیم. حال اگر معنایی را در کلمه‌ای خاص و با وزنی خاص یافتیم که در وزنی دیگر اما از همان ماده نبود، باید بتوان آن معنا را در ریشه‌ی آن یافت. به طور مثال، گفتیم که در کلمه‌ی «یَلی» به صیغه‌ی مضارع معنای قرب و نزدیکی را مشاهده می‌کنیم و این در حالی است که این معنا را در «ولی» بر وزن فعیل نمی‌یابیم، حال که چنین است باید بتوان معنای نزدیکی را در ریشه‌ی (و ل ی) یافت، هرچند در استعمالات عرب این معنا در صیغه‌ی ماضی و صفت مشبّه‌ی آن استفاده نشده باشد.

پس از روشن شدن مطلب بالا می‌گوییم که در فرهنگ‌های لغت، معنای زیادی را برای «ولی» یا «مولی» ذکر کرده‌اند. این در حالی است که نمی‌توان بسیاری از این معنای را در ریشه‌ی این لغات یافت.^۱ در نتیجه یا این معنای، در واقع معنای جدیدی برای لفظ نبوده، بلکه مصداقی از مصادیق آنند یا این که باید برخی از این معنای را ساخته و پرداخته‌ی افراد مغرضی بدانیم که از این کار سودی می‌برده‌اند. ما در ادامه راجع به این مطلب توضیح خواهیم داد.

(ب) لوازم و مستلزمات معنای «ولی»

۱. به طور مثال پس از مراجعه به کتاب‌های (لسان العرب) و (الصحاح) و (النهاية في غريب الحديث) می‌بینیم ایشان در معنای کلمه‌ی مولی، پسر عمو را ذکر می‌کنند و حال آن‌که این معنا را در ریشه‌ی آن نیاورده‌اند. این در حالی است که معجم مقاییس اللغة که مدعی است تمامی معنای را، به معنای اصلی و ریشه‌ای آن ارجاع می‌دهد در رابطه با کلمه مولی گفته است: «مولى: برده و صاحبش و همراه و هم‌پیمان و پسر عمو و یاور و همسایه. تمامی این معنای به ولی به معنای قریب و نزدیک باز می‌گردد». رک: ابن منظور، لسان العرب، ۴۰۶/۱۵-۴۱۵؛ جوهری، صحاح، ۶: ۲۵۲۸-۲۵۳۱؛ ابن الانبیر، نهاییه، ۵: ۲۲۷-۲۳۰؛ ابن الفارس، معجم مقاییس اللغة، ۶: ۱۴۱-۱۴۲.

نباید فراموش کنیم که هر معنایی، به لحاظ عقلی یا عرفی دارای لوازم و مستلزماتی است که باید همیشه به همراه آن باشد. «ولایت و سرپرستی» هم از این قاعده مستثنا نیست. به همین جهت ولایت در نگاه عرف ملازم محبت و رزق و یاری نمودن و دوستی و رفاقت و همراهی است، چرا که معمولاً اشخاصی که ولایتی دارند، به کسی که بر وی ولایت دارند، محبت می‌ورزند و یار و یاور وی و پشتیبان اویند.

به همین جهت است که در عرف، ولی را در مقابل عدو قرار می‌دهند؛ چرا که هیچ‌گاه مگر در موارد شاذ و نادر دیده نشده که ولیّ یک شخص با او دشمنی کند یا او را دوست نداشته باشد، یا این که در سختی‌ها به فریادش نرسیده و کمکش ننماید. به همین جهت نیز «ولیّ» به معنای مفعولی آن که بر وی اعمال ولایت شده است عرفاً ملازم حبیب و محبوب به معنای دوست داشته شده و ملازم رفیق و دوست یا همراه برای ولی خود است.

می‌خواهیم بگوییم که باید در مباحث لغوی، میان معنای اصلی یک لفظ و لوازم و مستلزمات خارجی آن تفاوت قائل بود. تفاوتی که اگر آن را لحاظ ننماییم دچار اشتباه بزرگی خواهیم شد که بسیاری را به خطا کشانده است. این که معنای یک لفظ به همراه خود، معنای دیگری را به ذهن می‌کشاند، مطلبی است، و اینکه معنای دوم را معنای مستقلی برای آن لفظ ذکر کرده و عملاً مشترک لفظی بسازیم مطلبی دیگر.

ج) تفاوت میان مصادیق و مفاهیم

نکته‌ی دیگر آنکه فرهنگ‌های لغت قدیم و جدید در بیشتر موارد برای فهماندن معنای یک لفظ از کلماتی بهره می‌گیرند که بیشترین اشتراک را در مصادیق با معنایی که در صدد بیان آن هستند داشته باشند؛ در نتیجه کلمه‌ی ذکر شده با لفظی که در صدد فهماندن معنای آن هستند، تفاوت مفهومی دارد. اما گاهی دایره‌ی مصادیق کلمه‌ی ذکر شده از دایره‌ی مصادیق معنای مورد بحث، کوچک‌تر بوده و تمامی مصادیقش، مصادیق معنای مورد نظر هم هست و یا برعکس، دایره‌ای گسترده‌تر داشته و تمامی مصادیق معنای مورد بحث در زمره‌ی مصادیق آن لفظ می‌باشند.

برای روشن‌تر شدن نکته، بحث را ضمن مثال دنبال می‌کنیم؛ به فرض مثال اگر برای

معنای « مایع » گفته شود: « آب، سرکه، شراب، گلاب و... » تمامی مصادیق موارد مذکور مایع هستند، اما در هر صورت « مایع » با « آب » تفاوت مفهومی دارد. یا مثلاً اگر در معنای « آب » گفته شود: « مایع، آشامیدنی و... » تمامی مصادیق « آب » جزو مصادیق موارد مذکور می‌باشند، اما باز در هر صورت آب با مایع تفاوت مفهومی دارد.

حال هرچه مقدار تفاوت مصادیق این دو مفهوم کمتر بوده و دایره‌ی مصادیق، انطباق بیشتری بر هم داشته باشند، لغوی مفهوم مناسب‌تری برای معنای مورد نظر خود ذکر کرده است. این همان چیزی است که از آن به «تفسیر به اعم» یا «تفسیر به اخص» در لغت یاد می‌شود و بسیار کم پیش می‌آید که آن دو مفهوم به لحاظ مصداق کاملاً برابر بوده یا آن دو معنا کاملاً مرادف هم‌دیگر باشند، مانند زمانی که بگویند: بشر یعنی انسان. اگر ساده‌اندیشانه، هر آن‌چه در مقابل لغات مختلف بیاید را معنایی مترادف با لفظ مورد نظر بپنداریم؛ یا آنکه فکر کنیم این دو مفهوم به لحاظ مصادیق کاملاً برابر هستند، بر اساس فرهنگ‌های موجود، کلمات بسیار زیادی را که هیچ لغت‌شناسی هم‌معنا ندانسته است، مرادف یکدیگر قلمداد خواهیم نمود.

بنابراین باید دقت کرد که اگر در معنای لفظ « ولی » گفته شود: « پدر، شوهر، صاحب برده و ... » آیا منظور، معنای جدیدی برای ولایت است، یا گونه‌هایی مختلف از مصادیق ولایت مورد نظر می‌باشد؟

د) جایگاه قرینه در معانی حقیقی

نکته‌ی دیگر اینکه مسلماً در استعمالات مجازی و استعمال لفظ مشترک، لازم است برای فهم کلام، از قرائنی استفاده شود که معنای مورد نظر را مشخص نماید. اما آیا این بدان معنا است که اگر در کلام قرینه‌ای وجود داشت که معنای واژه‌ی مورد استفاده در کلام را مشخص می‌کرد، آن واژه، جزو معانی مجازی یا الفاظ مشترک بوده است؟

باید گفت اینکه ما، معنای واژه‌ای را از مناسبت و ارتباط میان واژگان یک جمله و هماهنگی معنای مورد نظر با سایر معانی کلام دریابیم، دلیلی بر مجازی بودن آن واژه، یا مشترک لفظی بودن آن نیست. بلکه موردی که نتوان معنایش را از معانی سایر کلمات جمله، و مناسبات میان آن‌ها حدس زد بسیار نادر است. اگر کسی چنین مبتیایی را در

مباحث لغوی داشته باشد، می‌بایست تمامی کلمات مورد استفاده در لغت را، جزو معانی مجازی یا مشترک لفظی بدانند!

به طور مثال اگر فرض نماییم شخصی معنای کلمه‌ی «آب» را نمی‌داند، سپس با چنین جمله‌ای برخورد نماید:

در میان راه، در حالی که تشنه بودم، گودالی دیدم که پر از آب بود. تالووش مرا جلب کرده، به کنار آن رفته و دستم را در آن فرو کردم، بسیار سرد بود. مقداری از آن آشامیدم؛ شیرین و گوارا بود. در این هنگام تشنگیم برطرف گشت.

اگر این شخص برای فهمیدن معنای کلمه‌ی «آب»، به هیچ فرهنگ لغتی مراجعه ننماید و از هیچ شخصی نیز کمک نگیرد، بدون شک، وجود معنای دیگر در کلام و مناسبت میان آن‌ها، کاملاً معنای «آب» را برای او روشن می‌سازد. حال، آیا می‌توان فرض کرد که چون معنای کلمه‌ی «آب» را از مناسبات میان کلمات و قرینه‌ی موجود در کلام فهمیدیم، پس این کلمه در معنای مجازی استفاده شده است! بنا بر آن چه گفته شد روشن است که یک واژه، هرچند در معنای حقیقی خود استفاده شود، در بیشتر موارد، معنای آن را افزون بر معنای ظاهر خود می‌توان از مناسبات موجود در کلام فهمید.

برای خواننده‌ی محترم همین بس که همواره در کتاب‌های لغت و ادبیات برای اثبات یک معنا، از شواهد شعری و ادبی مختلف استفاده می‌کنند و این که خواننده در آن شواهد، معنای مدّ نظر ایشان را از آن واژه می‌فهمد، دلیلی بر مدّعی خود قلمداد می‌کنند. و حال آنکه بنا بر این مبنا باید تمامی شواهد ادبی را، شواهدی بر مجازی بودن آن، یا مشترک لفظی بودن آن‌ها بدانیم. خطا بودن این رویکرد کاملاً روشن است و به نظر نمی‌رسد کسی چنین خطایی مرتکب شود.

دلیل تأکید ما بر این نکته که وجود مناسبت میان واژه‌ی مورد نظر و سایر واژگان کلام، دلیلی بر مجازی بودن آن نیست، بدین جهت است که دانشمندان علم معانی و بیان همیشه در کتاب‌های خود برای صحیح بودن استعمال مجازی، وجود مناسبت را ضروری می‌دانند. اما مناسبتی که ایشان در استعمال مجازی لازم می‌شمارند، غیر از مناسبتی

است که در اینجا سخن از آن به میان آمد.

باید گفت به طور کلی دو گونه مناسبت در اینجا قابل تحقق است:

اول: همین مناسبتی است که ما تاکنون راجع به آن سخن گفتیم و آن، مناسبت و هماهنگی میان اجزاء مختلف کلام است. این مناسبت، هم در جملات مجازی موجود است و هم در جملات حقیقی.

دوم: مناسبتی است که می‌بایست میان معنای حقیقی یک واژه و معنای مجازی استفاده شده در کلام موجود باشد، تا کلام از نگاه خواننده صحیح تلقی گردد.

منظور علمای علم معانی و بیان از مناسبت، همین نوع از مناسبات است. اکنون باید گفت که وجود مناسبت، زمانی دلیل مجازی بودن استعمال است که مناسبت از نوع دوم باشد و آن در جایی است که ما معنای حقیقی یک کلمه را می‌دانیم؛ اما می‌بینیم که آن معنی منظور متکلم نبوده است. حال چون مناسبتی میان آن معنای حقیقی و معنای دومی که در جمله استفاده گردیده موجود است، پس این استعمال، استعمال مجازی و صحیح بوده است. البته طبیعی است که کشف معنای دوم منوط به وجود قرینه می‌باشد.

در آینده خواهیم گفت که آنچه از « ولیّ » در قرآن کریم در بیشتر آیاتی که این واژه در آن استفاده شده است فهمیده می‌شود، بر اساس همین مناسبات چیزی جز معنای متصرف و سرپرست نمی‌باشد.

■ حاصل کلام در معانی دیگر واژه‌ی « ولیّ »

پس از بیان موارد یاد شده، به طور قطع و یقین می‌توان گفت: تنها معنایی که از کتب لغت و استعمال عرب در رابطه با واژه‌ی « ولیّ » قابل اثبات است، معنای « سرپرست و متصرف » یا « مالک امر چیزی یا کسی بودن » است.

اگر خواننده‌ی محترم نیز آن موارد را با دقت تمام مورد مطالعه قرار داده باشد، با ما در این مطلب همراه خواهد شد. اما موارد دیگری که برای این واژه ذکر شده است یا مصادیق معنای کلی سرپرست و متصرف هستند و یا جزو لوازم و مستلزمات آن می‌باشند.

ساده‌ترین مثالی که می‌توان در اینجا ذکر نمود، کلمه‌ی « مرد » است. روشن است

که این کلمه معنای واحدی دارد، پس اگر در جمله‌ای گفته شد: «مردی را دیدم که راه می‌رفت» و گفته شد: «مردی را دیدم که سخنرانی می‌نمود»، کلمه‌ی مرد در هر دو جمله معنای واحدی دارد هر چند در این دو مورد به دو مصداق مختلف از مرد اشاره شده است.

این ویژگی هر معنای کلی‌ی است که دارای مصادیق مختلف است. تفاوت کلمه‌ی «مرد» با کلمه‌ی «سرپرست» در آن است که مصادیق کلمه‌ی «مرد» گذشته از آنکه همگی در مرد بودن مشترک هستند، انواع خاصی از مرد در نظر گرفته نشده است؛ به خلاف «سرپرست» که می‌توان مصادیق آن را در یک تقسیم بندی دیگر به «پشتیبان»، «پدر»، «هم پیمان»، «رفیق»، «خویشاوند» و... تقسیم نموده و هنگامی که در صدد بیان معنای «سرپرست» هستیم این معانی کلی را ذکر کرده تا مصادیق مختلف این معنا را توضیح داده باشیم.

نباید فراموش کرد که چون ولایت از سه جنبه قابل تعدّد می‌باشد آن گونه که توضیح آن به تفصیل گذشت طبیعی است که در میان مصادیق ولایت، دسته‌ها و گونه‌های متعدّدی را بیابیم که لازم است در فرهنگ لغت از آن‌ها جداگانه یاد کنیم.

همچنین بسیاری از معانی که در فرهنگ‌های لغت به آن اشاره شده است معنای مستقلّی برای واژه نبوده، بلکه ذکر آن‌ها بدان جهت است که این معانی جزو لوازم و مستلزمات واژه‌ی مورد نظر است و ذکرشان برای فهم معنای آن لازم و مفید می‌باشد. لذا اگر در بیان معنای «سرپرست» گفته می‌شود: «پشتیبان، یار و یاور، دوست و دوست دار» همه بدان جهت است که مصادیق حقیقی سرپرست، اغلب چنین صفاتی را نیز دارند؛ در نتیجه پدر، پشتیبان، یار و یاور و دوست و دوست دار فرزندش می‌باشد.

از سوی دیگر بیان شد که «ولّی» به وزن فَعیل در لغت هم به معنای فاعلی آن و هم به معنای مفعولی آن استفاده می‌گردد، لذا اگر در معنای «ولّی»، هم «برده» ذکر می‌شود و هم «صاحب برده»، از همین باب است.

بنابراین روشن شد که اگر لغوی در معنای «ولّی» از معانی همچون «المعتق» و «المعتق» و «أب» و «ابن عمّ» و «وارث» و «حلیف» و «صدیق» و «حب» و «حبيب» و «ناصر» و... استفاده می‌نماید، منظور وی، معانی جدیدی برای «ولّی»

نیست، بلکه وی در مقام بیان مصادیق و لوازم این واژه است؛ هر چند منکر آن نیستیم که برخی، مصادیق و مفاهیم یک لغت را در هم آمیخته و خوانندگان آثار خود را دچار آشفتگی نموده‌اند. اما بر این نکته تأکید داریم که اگر ایشان گرفتار اشتباهاتی از این دست شده‌اند، ما نباید میان گودال ایشان فرو رفته و دچار سردرگمی شویم.

■ دلیل‌هایی در اثبات مدعا

تمام آن‌چه ذکر شد، مدعای ما در معنای این لغت بود؛ حال برای اثبات این مدعا، دلیل‌هایی ارائه می‌کنیم.

۱) نادرست بودن جایگزینی « ولیّ »

از واضح‌ترین دلیل‌هایی که می‌توان برای تک معنایی بودن واژه‌ی « ولیّ » ذکر کرد، این است که اگر این واژه را - بر اساس آن‌چه در فرهنگ‌های لغت آمده است - مشترک لفظی بدانیم، کلمه‌ی « ولیّ » با تمامی آن معانی کم‌باشند یا زیاد هم معنا و مترادف خواهد بود؛ مثلاً اگر گفتیم یکی از معانی « ولیّ »، یاری دهنده یا همان « ناصر » است، بنا بر این « ولیّ » در این معنایش با « ناصر » هم معنا خواهد بود. به همین منوال « ولیّ » باید با « نصیر، صدیق، خلیل، محب، جار، حلیف، ابن‌العَمّ » و... مرادف بوده باشد.

اکنون باید گفت که اگر ترادف میان « ولیّ » و این الفاظ را بپذیریم، لا جرم باید بتوان هر جایی که واژه‌ی « ناصر » استفاده شده است، « ولیّ » را به جایش جایگزین کنیم و به همین منوال باید بتوانیم به جای کلمه‌های « نصیر و صدیق و خلیل و... » از کلمه‌ی « ولیّ » استفاده کنیم. این قانونی است که در تمامی مترادفات جاری است؛ مثلاً اگر ما واژه‌ی « بشر » را مترادف با « انسان » بدانیم در تمامی مواردی که کلمه‌ی « بشر » آمده می‌توانیم « انسان » را جایگزین کنیم. در اسد و غضنفر یا ذهب و عین یا فضا و عین و تمامی مترادفات دیگر نیز اگر حقیقتاً مترادف باشند وضعیت به همین شکل است.

این در حالی است که در واژگان مورد بحث ما، بر اساس آشنایی که با قواعد و استعمالات زبان عربی داریم به طور قطع و یقین نمی‌توان چنین کاری را انجام داد. برای روشن‌تر شدن این مطلب، ارتباط میان ولی و هریک از این الفاظ را جداگانه بررسی می‌نماییم:

الف) کلمه‌ی «ولّی» نمی‌تواند در تمامی موارد، جایگزین «نصیر و ناصر» شود، چرا که «نصرت» به معنای یاری‌رسانی است که ممکن است از سوی شخص ضعیف‌تر بر شخص قوی‌تر تحقق یابد یا اینکه شخص کوچک‌تر به بزرگ‌تر یاری رساند همچنین ممکن است شخص ذلیل‌تر شخص گرامی‌تر را یاری کند؛ چرا که اساساً معنای «یاری‌رسانی» چیزی جز کمک کردن در امری که کمک‌رسانی در آن صحیح است، نیست؛ مانند جنگ و صلح یا هجوم و دفاع و...

باید گفت مواردی که یاری کردن در آن‌ها صحیح است بی‌شمار است؛ در بسیاری از این موارد بچه‌ی کوچک می‌تواند ناصر پدرش باشد، یا برادر کوچک می‌تواند ناصر برادر بزرگ‌ترش باشد، و حال آنکه نمی‌توانیم در این موارد بگوییم که بچه‌ی کوچک ولّی پدرش است یا برادر کوچک ولّی برادر بزرگش می‌باشد. همچنین است موارد ضعیف و قوی، ذلیل و گرامی و موارد دیگری از این دست.

اکنون اگر به قرآن کریم مراجعه نماییم می‌بینیم که خداوند متعال در موارد زیادی مؤمنان را به یاری کردن خدا و پیامبر تشویق نموده است؛ یا این که می‌بینیم خداوند متعال ایشان را بدین جهت که خدا و رسول را یاری نموده‌اند تمجید کرده است. در مواردی نیز اساساً ایشان راه‌یاری کنندگان خدا و رسول معرفی نموده است.

خدای تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿... وَالَّذِينَ آوَاوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ...﴾^۱

و همچنین می‌فرماید:

﴿... فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲

و در آیات دیگر می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أقدامَكُمْ﴾^۳

۱. انفال / ۷۴

۲. اعراف / ۱۵۷

۳. محمد / ۷

و خدای منان می‌فرماید:

﴿... وَ لِيُنصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَتَقْوَىٰ عَزِيزٌ﴾^۱

همچنین است آیات بسیاری از این دست که پژوهشگر به آسانی به آن‌ها دست می‌یابد. این در حالی است که روا نمی‌باشد مؤمنان را ولی خداوند به معنای فاعلی آن بدانیم^۲، چنان‌که در بسیاری از آیات قرآن کریم بر این نکته تأکید شده است که خداوند سبحان ولی همگان است و هیچ کس جز او ولایت نداشته و کسی بر او ولایت ندارد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا﴾^۳

در قسمت (لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا) بیان می‌دارد که بر خدای سبحان مطلقاً هیچ ولایتی نیست، چرا که ولایت بر خداوند مستلزم ذلت است^۴ و خداوند منزّه از آن است آن‌گونه که از فرزند و شریک منزّه می‌باشد.

در اینجا باید به نکته‌ای اشاره کنیم و آن اینکه ممکن است معنا و مفهوم «نصرت»، در برخی استعمالات لغوی، گسترده‌تر از آن‌چه در این جا بیان داشتیم گردد. در این معنا «نصرت» تمام آن‌چه ممکن است موردیاری قرار گیرد را شامل می‌شود، به گونه‌ای که هیچ امری در منصور باقی نمی‌ماند مگر آنکه اختیار آن به دست ناصر است. در این حال، «نصرت» معنای جدیدی نبوده و کاملاً با «ولایت» هم معنا گشته و مترادف آن خواهد بود؛ لذا نمی‌توان آن را یکی از مصادیق «ولایت»، یا از لوازم آن دانست.

۱. حج / ۴۰

۲. مخفی نماند که ولایت به هر معنایی که باشد هم جهت فاعلی آن قابل ذکر است و هم جهت مفعولی آن، چرا که ولایت چه به معنای نصرت باشد و چه محبت و چه سرپرستی، هر سه جهتی که قبل از این گفته بودیم را در بر دارد. اما آن‌چه در این جا مورد بحث است معنای فاعلی است که در ناصر مدّ نظر قرار گرفته بود.

۳. اسراء / ۱۱۱

۴. در این جا گفته نشود که (مِن جَارِهِ) در (لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا) تقيیدیه است به این معنا که ولایتی که موجب ذلت خداوند باشد بر خداوند موجود نیست، اما ممکن است ولایتی که موجب عزّت خداوند باشد بر خداوند موجود باشد! چرا که در هر صورت هیچ چیز موجب عزّت خداوند نیست؛ کما این در آیات مذکور در متن اشاره شد. بنا بر این (مِن) در اینجا تعلیلیه است و منظور آن است که چون ولایت بر خداوند موجب ذلت است خداوند از آن منزّه است.

ما مواردی را یافتیم که « نصرت » در آن‌ها به همین معنای گسترده و وسیع به کار رفته است؛ شاید منظور بسیاری از افرادی که « ناصر » را یکی از معانی « ولی » دانسته‌اند، همین معنای گسترده و وسیع از نصرت بوده باشد.

طبری در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی ﴿ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ... ﴾^۱ چنین می‌گوید:

یعنی - تعالی ذکره - بقوله: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا): نصیرهم و ظهیرهم، یتولاهم بعونه و توفیقه... فأخبر - تعالی ذکره عباده - أنه ولیّ المؤمنین و مبصرهم حقیقه‌ی ایمان و سیله و شرائعه و حججه، و هادیهم، فموقفهم لأدلته المزیلة عنهم الشکوک، بکشفه عنهم دواعی الکفر، و ظلم سواتر أبصار القلوب.

منظور خداوند سبحان از ولایت بر مؤمنان در جمله‌ی (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا) این است که وی یاور ایشان و پشتیبان ایشان است... پس خداوند جل و علی به بندگانش خبر داد که وی ولی ایشان است و به ایشان حقیقت ایمان و راه‌های رسیدن به آن و احکام و شرایع دین را نشان می‌دهد و ایشان را هدایت نموده و راهنمایی‌هایش باعث توفیقشان می‌گردد. چنان که با پرده برداری از جذایب‌های کفر و ظلم و هر آن چه بر روی قلب‌ها کشیده شده است، از ایشان شک‌ها را برطرف می‌نماید.^۲

قرطبی نیز گرچه شکل گفتارش با طبری تفاوت دارد، اما آن را همین گونه تفسیر نموده است؛ بلکه کلام قرطبی در این جهت صریح‌تر می‌باشد.^۳

ب) کلمه‌ی « ولیّ » همچنین نمی‌تواند در تمامی موارد، جایگزین « محب » بشود، چرا که به فرض مثال می‌توانیم به کودک خردسالی که پدرش را دوست دارد بگوییم محب پدرش است، اما نمی‌توانیم بگوییم این کودک خردسال، ولیّ پدر یا برادر بزرگترش می‌باشد. اگر یکی از معانی ولی محب می‌بود، می‌بایست بتوانیم ولیّی به معنای محب

۱. بقره / ۲۵۷

۲. تفسیر طبری، ۳، ۲۱

۳. تفسیر قرطبی، ۳، ۲۸۳

را در این جا استفاده کنیم. حال آنکه ناروا بودن این استعمال برای هر که با زبان عربی آشنا باشد روشن است.

در قرآن کریم نیز می‌بینیم برخی از مؤمنان، چنین معرفی شده‌اند که ﴿يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۱ ﴿ایشان محبّ خداوند بوده و خداوند نیز محبّ ایشان است﴾ یا اینکه می‌بینیم خداوند به کسانی که محبّ پروردگار خویش‌اند، توصیه کرده است که از پیامبر پیروی نمایند: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...﴾^۲

این در حالی است که نمی‌توان مؤمنان را ولی خداوند دانست؛ چنان‌چه در بحث قبل به آیاتی اشاره شد که وجود هرگونه ولایتی بر خداوند را نفی کرده و آن را موجب ذلت دانسته بود.^۳

ج) به همین شکل «ولّی» نمی‌تواند در تمامی موارد، جایگزین «جار» به معنای همسایه و «ابن العم» به معنای پسر عمو شود؛ چرا که همسایه و پسر عمو در تمامی حالات، همسایه و پسر عمو هستند، حتی اگر کودکی خردسال بوده، یا گرفتار دیوانگی و جنون باشند؛ در صورتی که نمی‌توان ولی را حتی در این معنایش در مورد هر همسایه‌ای یا هر پسر عمویی استفاده کرد، مگر آنکه در پسر عمو یا همسایه گونه‌ای از حقّ تصرّف در امور شخص باشد.

د) این مطلب در مورد کلمه‌ی «حلیف» به معنای «هم پیمان» نیز به همین منوال است. می‌دانیم که حلیف را هم‌یکی از معانی «ولّی» دانسته‌اند و حال آنکه نمی‌توان برای هر هم‌پیمانی واژه‌ی «ولّی» را استفاده نمود، چرا که گاهی شخص ضعیف‌تر یا قبیله‌ی کوچک‌تر هم‌پیمان بزرگ‌تر شده به گونه‌ای که سرپرستی و امور این شخص ضعیف یا قبیله‌ی ضعیف به طور کلی در دست قوی‌تر قرار می‌گیرد. در این صورت تنها در مورد شخص یا قبیله‌ی بزرگ‌تر و قوی‌تر - یا لا اقل هم سطحی که به گونه‌ای حق تصرّف در امور هم داشته باشند - می‌توان کلمه‌ی ولی را استفاده نمود.

۱. مائده / ۵۴

۲. آل عمران / ۳۱

۳. اسراء / ۱۱۱

پس از تفصیل در این چند واژه، خواننده‌ی محترم می‌تواند تکلیف موارد دیگر را نیز به همین منوال روشن سازد.

۲) به کارگیری واژه‌ی ولی بدون قرینه

شکی نیست، هنگامی که می‌خواهیم از واژه‌ای استفاده کنیم که دارای چند معنا بوده و مشترک لفظی است، باید در کلام قرینه‌ای داشته باشیم که معنای مورد نظر را مشخص نماید. به همین صورت، هنگامی که واژه‌ای را در معنایی جز معنای اصلی خود به صورت مجازی استفاده می‌کنیم، باید قرینه‌ای را به همراه بیاوریم که معنای اصلی را منتفی نموده و معنای جدید را در ذهن خواننده ایجاد کند.

روشن‌ترین مثال برای این بحث کلمه‌ی «عین» در عربی است که گفته می‌شود هفتاد معنا دارد؛ این کلمه ۵۷ بار در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته است؛ بر اساس همین قاعده و دستوری که ذکر شد، می‌بینیم که در تمامی موارد، بدون استثنا، همواره عین به همراه قرینه‌ای آمده که معنای آن را مشخص نموده است. فی المثل گفته شده است «عینٌ باصرة» یعنی چشم بینا، یا «عینٌ نابعة» یعنی چشمه‌ی جوشان و ... لذا نمی‌بینیم در هیچ یک از این موارد مفسران، در تعیین معنای عین دچار مشکل شده باشند.

اکنون باید گفت که اگر کلمه‌ی «ولّی» نیز، همچون «عین»، لفظ مشترک بوده یا در معنای مجازی خاصی استفاده شده است، باید در تمامی مواردی که این کلمه به کار رفته است، قرینه‌ی آن نیز موجود باشد تا ابهام و سردرگمی را در تعیین معنا از بین ببرد. در این صورت، اگر واژه‌ی «ولّی» حتی در یک مورد بر خلاف انتظار بدون قرینه استفاده شده باشد، مشترک بودن آن، یا استفاده شدن آن در معنای مجازی زیر سؤال می‌رود؛ و حال آنکه می‌بینیم در موارد بسیاری این لفظ در قرآن کریم بدون قرینه‌ای که معنای خاصی را تلقی نماید، به کار رفته است؛ بلکه در بیشتر مواردی که کلمه‌ی «ولّی» مورد استفاده قرار گرفته، قرینه‌ای در همان آیه برای تعیین معنا نمی‌یابیم.^۱

۱. با توجه به آن‌چه که می‌دانیم قرآن کریم به صورت پراکنده و آیه، آیه، نازل شده است، لازم است همیشه قرینه به همراه آیه‌ی مورد نظر باشد و این که معنای یک واژه از آیات قبلی و بعدی روشن گردد کفایت نمی‌کند.

حال اگر کلمه‌ی « ولی » را در قرآن کریم با کلمه‌ی « عین » مقایسه کنیم و در نظر داشته باشیم که حتی یک مورد نمی‌یابیم که واژه‌ی « عین » بدون وجود قرینه در همان آیه و نه قبل و بعد آن استفاده شده باشد، درمی‌یابیم که واژه‌ی « ولی » مانند واژه‌ی « عین » نیست. گذشته از آنکه عدم ذکر قرینه با ابتدایی‌ترین قواعد و دستورات زبان سازگاری ندارد، چه رسد به قرآن کریمی که در بالاترین مرتبه‌ی بلاغت و در حدّ اعجاز است.

در اینجا به چند آیه که در آن « ولی » بدون قرینه استفاده شده است اشاره می‌نماییم:

﴿ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلىُّ الْمُؤْمِنِينَ ۱﴾

و آیه‌ی: ﴿ وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلىُّ وَ لَا شَفِيعٌ لَهُمْ يَتَّقُونَ ۲﴾

همچنین: ﴿ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۳﴾

و آیه‌ی: ﴿ وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلىٍّ وَ لَا وَاقٍ ۴﴾

و آیه‌ی: ﴿ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ۵﴾ و آیاتی دیگر از این دست.^۶

در نتیجه باید بگوییم که منکران، برای حل مشکل « بدون قرینه بودن » این آیات، هیچ راهی ندارند مگر آنکه بپذیرند کلمه‌ی « ولی » در نگاه شنوندگان این آیات و مخاطبین آن اهل مکه بوده باشند یا اهل مدینه معنای واضح و روشنی داشته است به گونه‌ای که

کما این که در واژه‌ی عین چنین است .

۱. آل عمران / ۶۸

۲. انعام / ۵۱

۳. یونس / ۶۲

۴. رعد / ۳۷

۵. کهف / ۱۰۲

۶. همچون: آل عمران / ۱۷۵؛ مائده / ۸۰ و ۸۱؛ سبأ / ۴۱؛ انعام / ۱۲۱؛ انفال / ۳۴؛ فصلت / ۳۱؛ احقاف

/ ۳۲ و همچنین بسیاری دیگر

هنگام شنیدن آن دچار هیچ مشکلی نشده و در فهم معنای آن با ابهام روبرو نمی‌شده‌اند؛ همچنین باید بپذیرند که اختلافات مفسران در معنای این واژه در آیات قرآنی، مربوط به معنا و مفهوم کلی آن نبوده، بلکه در تعیین مصداقی بوده که آیه در مقام بیان آن بوده است؛ در این هنگام این اختلاف، همچون اختلافی خواهد بود که مفسران در معنای «رجل» در برخی آیات کریمه داشته‌اند. مانند:

﴿ وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ^۱﴾
و آیه‌ی: ﴿ وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ^۲﴾

همچنین آیه‌ی: ﴿ وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ... ^۳﴾
و آیه‌ی: ﴿ وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ^۴﴾.
از این موارد در قرآن کریم بسیار است.

در این جا لازم است یادآور شویم، آن چه به فصاحت و بلاغت قرآن لطمه می‌زند و با قواعد و دستورات زبان هم خوانی ندارد، ذکر لفظ مشترک یا استعمال مجازی است که معنای مورد نظر متکلم در آن تعیین نشده باشد؛ این، یکی از موارد اجمال در مفهوم است که همواره ناروا شمرده می‌شود؛ اما ابهامی که ناشی از اجمال در مصداق باشد نه تنها با فصاحت و بلاغت کلام در تنافی نیست، بلکه گاهی عین فصاحت و بلاغت به شمار می‌آید.

۳) نهی از پذیرش ولایت غیر خدا

بر اساس بسیاری از آیات قرآن کریم، ولایت پذیری از غیر خداوند^۵ ناروا و به تعبیر قرآن،

۱. قصص / ۲۰

۲. یس / ۲۰

۳. غافر / ۲۸

۴. زخرف / ۳۶

۵. اتّخاذ الولی من دون الله .

شرک است.^۱ در بسیاری از این آیات، خداوند مشرکان را مورد خطاب قرار می‌دهد و به آن‌ها گوشزد می‌نماید که ایشان اشخاص یا چیزهایی غیر از خدا را ولی خود قرار داده‌اند و همانا خداوند آسمان و زمین ولی ایشان است. و برخی از چیزهایی که ایشان ولی خود قرار داده‌اند، خود، اعتراف به توحید خداوند و ولایتش دارند. در این آیات تأکید شده است که تنها ولی کون و مکان پروردگار عالمیان است که قدرت لایتناهی دارد و سلطنت و ملک و جبروتش همه جا را فرا گرفته است.

آری، هر آنکه در راه توحید خالص پای نهد باید به مضمون این آیات معتقد باشد و بپذیرد که هیچ ولایتی جز ولایت خداوند هم به لحاظ مفهومی و هم به لحاظ مصداقی بر خلائق وجود ندارد و هر که در این دنیا مدعی ولایتی است، باید ولایتش در طول ولایت خداوندی بوده و آن را از ولی مطلق گرفته باشد.

حال روشن است که فقط در صورتی این جملات گریبان‌گیر مشرکان می‌شود که ولی، بر بیش از یک معنا دلالت نکند، و ایشان راه فراری در معنا و مفهوم و مصداق این جملات نداشته باشند. چرا که اگر ولی چند معنا می‌داشت مشرکان در جواب می‌گفتند که آن چه ما از آن نهی شده بودیم، چیز دیگری بود.

■ مؤیداتی بر صحت مدعا

پس از آنکه دلیل‌های خود را بیان نموده و اثبات کردیم که «ولّی» فقط به معنای سرپرست و متصرف است و معانی دیگری که برای واژه‌ی «ولّی» ذکر کرده‌اند، معنای مستقلی نبوده بلکه یا از مصادیق آنند و یا جزو لازم و مستلزمات معنای آن به شمار می‌روند؛ در اینجا مؤیداتی برای مدّعی خود ذکر می‌کنیم:

اول: معنای «ولّی» در قرآن کریم

پس از جستجو از مشتقات ریشه‌ی (ولّی) در قرآن کریم خواهیم دید که گذشته از

۱. رک : نساء / ۱۱۶-۱۲۱ ؛ انعام / ۱۲-۱۸ ، ۵۱ ، ۷۰-۷۱ ، ۱۲۶-۱۲۹ ؛ اعراف / ۲۷-۳۰ ، ۱۸۹-۱۹۷ ؛

هود / ۱۸-۲۴ ؛ رعد / ۸-۱۶ ؛ نحل / ۶۲-۶۳ ؛ اسراء / ۸۶-۹۷ ؛ کهف / ۵۰-۵۲ ، ۱۰۲ ؛ فرقان /

۱۷-۱۹ ؛ عنکبوت / ۱۴-۴۳ ؛ سجده / ۴-۹ ؛ سبأ / ۴۰-۴۲ ؛ زمر / ۲-۶ ؛ شوری / ۳-۹ ، ۲۵-

۳۱ ، ۴۴-۴۷ ؛ جائیه / ۳-۱۳ ، ۱۸-۲۰ ؛ احقاف / ۳۱-۳۲.

مشتقات دیگر، فقط کلمه‌ی « ولیّ » در قرآن کریم ۸۶ مرتبه استفاده شده است؛ کما این که در ۲۱ مورد نیز شاهد استعمال واژه‌ی « مولی » هستیم . حال اگر خواننده‌ی محترم این موارد را به دقت بنگرد، خواهد دید که در بیشتر آن‌ها معنایی که ما از لفظ « ولیّ » ارائه کرده‌ایم کاملاً روشن و نمایان است و هیچ نیازی به بحث در معنای آن‌ها نیست^۱. اکنون اگر این موارد را که معنای « ولیّ » کاملاً در آن‌ها روشن و بارز است نادیده بگیریم، موارد بسیار اندکی که به بیست مورد هم نمی‌رسد، باقی می‌ماند که می‌توان آن‌ها را افزون بر معنای « سرپرست و متصرف » به معنای دیگری از قبیل « یاور ، دوست ، هم پیمان و ... » حمل کرد؛ الا این که شکی نیست این معنای ، خود ، جزو مصادیق و جزئیات معنای کلی « متصرف و سرپرست » می‌باشند. در این هنگام - حتی اگر چند معنایی بودن ولی را نیز بپذیریم میان دو راه قرار می‌گیریم یا باید این موارد را در معنای « یاور » و دیگر معنای، به عنوان مصادیقی از مصادیق کلی « سرپرست » بدانیم، آن گونه که غالب موارد دیگر در همین معنا استعمال شده بودند ، یا این که معتقد شویم این موارد به طور مستقیم در معنای « یاور » استفاده شده‌اند.

در این هنگام اگر به آن بخش عمده از موارد استعمال ولی توجه داشته باشیم ، یا اساساً ظهور این کلمات در بخش جزئی باقی مانده نیز تغییر نموده و در دید خواننده مانند سایر استعمالات به معنای « سرپرست و متصرف » خواهد شد ، یا اینکه اساساً ظهورشان را از دست داده و مردّد بین معنای کلی « ولایت » و معنای خاص « ناصر » باقی خواهند ماند و از این جهت مجهول خواهند شد. اگر کار در اینجا به از دست رفتن ظهور بینجامد و معنا مجهول گردد، معنای آن بخش عمده را قرینه‌ای برای تعیین معنای این بخش قلیل خواهیم دانست. در نتیجه در این حالت نیز معنای « متصرف و سرپرست » اثبات خواهد شد.

تمام آن چه گفتیم در صورتی است که کلمه‌ی « ولیّ » در اینجا در ابتدا ظهوری در معنای « ناصر » یا « محب » یا « حلیف » یا موارد دیگر داشته باشد، اما اگر ابتداءً ظهوری

۱. البته همان گونه که پیش از این به تفصیل در قسمت (د) از نکات ذکر شده گذشت، شاید در بسیاری از این موارد بتوان قرینه‌ای یافت که معنای مورد نظر را اثبات کند، اما این به معنای مشترک لفظی بودن (ولی) یا کاربرد مجازی آن نیست.

در یکی از این معانی نداشت، بلکه خود، مردّد میان چند معنا از این معانی بود، حمل آن بر بخش عمده‌ی یاد شده روشن‌تر خواهد بود.

دوم: نصرت از لوازم ولایت در قرآن کریم

قرآن کریم در موارد بسیاری «نصرت» و «یاری کردن» را از لوازم ولایت دانسته است به گونه‌ای که اگر ولایت موجود باشد، می‌بایست نصرت و یاری رسانی نیز حاصل باشد، آن گونه که اثر و مؤثر لاجرم در پی هم می‌آیند. به طور نمونه در آیات قرآنی آمده است:

﴿وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱ در این آیه در رابطه با مشرکان آمده است که ایشان جز خداوند هیچ ولیّی ندارند که یاریشان کند؛

یا در آیه‌ی دیگر آمده: ﴿وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصِرُون﴾^۲، این آیه به مؤمنان هشدار می‌دهد که به ستم کاران تکیه نکنند چرا که آتش عذابشان دامن ایشان را نیز خواهد گرفت، سپس می‌گوید: در این هنگام به جز خداوند هیچ ولیّی ندارید، پس یاری نخواهید شد. در آیه‌ی دیگر نیز خطاب به مؤمنان می‌خوانیم: ﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾^۳، در اینجا تأکید شده است که مشرکان نمی‌توانند مولای مؤمنان باشند بلکه خداوند مولای ایشان است و او بهترین یاری دهنده است.

همان گونه که مشاهده نمودید، ما در ترجمه‌ی این آیات واژه‌های ولی و مولی را ترجمه نکردیم، بلکه تأکید ما در اینجا بر این است که ولایت بر هر معنایی که باشد، در این آیات به گونه‌ای مطرح گردیده که یاری رسانی لازمه‌ی آن است و بی‌شک اگر کسی حقیقتاً ولی باشد، باید یار و یاور زیر دستش نیز باشد.

بنابراین می‌توان گفت که همیشه از ولی انتظار نصرت می‌رود چرا که این لازمه‌ی ولایتش است؛ حال اگر چنین باشد نظریه‌ی ما در اینجا تأیید و تقویت می‌گردد چرا که معتقدیم معانی دیگر واژه‌ی ولی می‌توانند جزو لوازم و مستلزمات معنای سرپرست باشند.

۱. شوری / ۴۶

۲. هود / ۱۱۳

۳. آل عمران / ۱۵۰

سوم: عطف «ولی» و «نصیر» در آیات بسیاری از قرآن کریم

بنا بر جستجویی که انجام داده‌ایم واژه‌ی «ولی» در قرآن کریم، دست کم در ۱۵ مورد به همراه واژه‌ی «نصیر» به کار رفته است؛ کما اینکه در دو مورد نیز واژه‌ی «مولی» همراه با «نصیر» آمده است. حال باید گفت که اگر معانی «ولی» و «نصیر» در این موارد اختلاف نداشته باشند آن‌گاه این همراهی صحیح نخواهد بود بلکه، سبب بیان مطالب تکراری و بیهوده خواهد گشت که با فصاحت و بلاغت قرآن کریم در تنافی است. به دلیل همین نکته است که می‌بینیم برخی از مفسران بزرگ، که در بعضی از آیات قرآن کریم، هنگام بیان معنای واژه‌ی «ولی» دچار اشتباه شده یا خود را به اشتباه انداخته‌اند، در این آیات معنای صحیح آن را درک کرده و بیان نموده‌اند. به فرض مثال طبری در تفسیر آیه‌ی ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾^۱ گفته است:

و الولیّ معناه فعیل، من قول القائل: ولیت أمر فلان: إذا صرت قیماً به، فأنا إلیه، فهو ولیّه و قیّمه. و من ذلك قیل: فلان ولیّ عهد المسلمین، یعنی به: القائم بما عهد إلیه من أمر المسلمین. و أمّا النصیر فإنّه فعیل من قولك: نصرتك أنصرك، فأنا ناصرک و نصیرك، و هو المؤید و المقویّ.

(ولی) بر وزن فعیل، همچون آنکه گفته شود: (ولیت أمر فلان) یعنی: سرپرستی آن را به عهده گرفتم. پس من سرپرست آنم، (فهو ولیّه و قیّمه) او سرپرست آن است. از همین باب است که گفته می‌شود (ولی عهد مسلمین) چرا که مقصود آن است که وی امور مسلمین را به دست گرفته است. اما واژه‌ی (نصیر) بر وزن فعیل همچون آنکه گفته شود: (نصرتك أنصرك، فأنا ناصرک و نصیرك) پس این شخص تأیید کننده و تقویت کننده است.^۲

۱. بقره / ۱۰۷

۲. تفسیر طبری، ۱، ۴۸۳

■ حاصل کلام:

در انتها باید گفت که اگر تمام آن چه گفتیم را به دقت مد نظر قرار دهیم، می‌توانیم به طور قطع و یقین بگوییم که واژه‌ی « ولیّ » یک معنا بیشتر ندارد و آن « سرپرست و متصدی و مالک امر چیزی یا کسی بودن » است و تمامی معانی دیگری که برای این واژه ذکر کرده‌اند یا از مصادیق کلی این معنا هستند و یا جزو لوازم و مستلزمات آنند. پس تمام معانی موجود در فرهنگ‌های کوچک و بزرگ لغت، همچون: « ناصر، نصیر، حبیب، محبوب، معتق، معتق، ابن العم، صدیق، خلیل، صهر، وارث، حلیف، جار و ... » که در کتابهای تفسیر و فقه و کلام و غیره نیز منعکس گردیده است را می‌توان به یکی از این دو مبنا تفسیر نمود.

فهرست منابع:

- ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد بن أحمد الزمخشري الخوارزمي المعتزلي الحنفی (۴۶۷-۵۳۸ هـ/۱۰۷۵-۱۱۴۴ م)، أساس البلاغة دار الصادر/ دارالبيروت بيروت؛
- أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبري الشافعي (۲۲۴-۳۱۰ هـ/۸۳۹-۹۲۳ م)، تفسير الطبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن)، مكتبة مصطفى البابی مصر، ط ۲؛
- أبو عبدالله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فراح القرطبي الأنصاري الخزرجي الأشعري المالكي (۵۸۰-۶۷۱ هـ/۱۱۸۴-۱۲۷۳ م)، تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، دار الكتب المصرية؛
- أبو نصر إسماعيل بن حماد الفارابي الجوهري (۳۳۲-۳۹۳ هـ)، صحاح الجوهري (تاج اللغة و صحاح العربية) ، تحقيق: أحمد عبدالغفور عطار، دارالكتاب العربي مصر؛
- امام أبو عبدالله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة البخاري الجعفي (۱۹۴-۲۵۶ هـ/۸۱۰-۸۷۰ م)، ابن منظور جمال الدين أبو الفضل محمد بن مكرم بن علي بن أحمد الأنصاري الرويفعي الإفريقي ثم المصري (۶۳۰-۷۱۱ هـ/۱۲۳۲-۱۳۱۱ م)، لسان العرب، دارالصادر بيروت، ط (۱۲۸۸ هـ/۱۹۶۸ م)؛ مجمع اللغة العربية، المعجم الوسيط، دار المعارف مصر، ط ۲؛
- ابوالحسين أحمد بن فارس بن زكريا بن محمد بن حبيب الرازي (۳۹۵ هـ / ۱۰۰۵ م)، معجم مقاييس اللغة، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتب مصطفى البابی الحلبي و أولاده مصر، ط ۲ (۱۳۸۹ هـ/ ۱۹۶۹ م)؛
- ابوالقاسم الحسين بن محمد بن المفضل الراغب الأصفهاني (ح ۴۲۵ هـ)، مفردات الفاظ القرآن الكريم، تحقيق: صفوان عدنان داوودي، ذوی القربی قم، ط ۳ (۱۴۲۴ هـ/ ۱۳۸۲ هـ)؛
- الإمام أبو عبدالله مالك بن أنس بن مالك بن أبي عامر الحميري ثم الأصبحي المدني (۹۳ هـ/ ۱۷۹ هـ)، الموطأ، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربي بيروت؛
- ابن الأثير مجد الدين أبو السعادات المبارك بن أبي الكرم محمد بن [محمد بن] عبدالكريم الشيباني الجزري ثم الموصلي الشافعي (۵۴۴- ۶۰۶ هـ/ ۱۱۴۹- ۱۲۰۹ م)، النهاية في غريب الحديث و الأثر، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي محمود محمد الطناني، دار إحياء الكتب العربية مصر، ط ۱ (۱۲۸۳ هـ/ ۱۹۶۶ م).